کربلا، حق‌الیقین تاریخی و شور ایمانی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خِيَرَةَ اللَّهِ وَ ابْنَ خِيَرَتِهِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ ابْنَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَارَ اللَّهِ وَ ابْنَ ثَارِهِ وَ الْوِتْرَ الْمَوْتُورَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِك‏»

**1- نحوه‌های «بودن» نسبت به حق**

الف- بودنِ علم الیقینی: عقل و اندیشه انسان متوجه حقیقت می‌شود. در توصیف ایمانِ علم الیقینی، آگاهی از آتش را با دیدن دود، مثال زده‌اند. انسان در ایمان به حق و حقیقت از طریق عقل و باورهای خود، مسیر دینداریِ خود را طی می‌کند. در این نوع دینداری انسان عقلاً به حقایق آگاهی می‌یابد و بر مبنای عقل خود تابع دستورات الهی می‌شود و به رستگاری خاصی که در این مسیر برای مؤمنین هست، نایل می‌گردد. قرآن در خطاب به این افراد می‌فرماید: «أَ فَلا يَعْقِلُونَ»(یس/68) یا « لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»(حدید/17).

ب- بودنِ عین الیقینی: قلب انسان با رفع حجاب‌های ظلمانی مثل خودخواهی و خودبینی، با نور حقیقت ارتباط پیدا می‌کند و نور حقیقت را به شهود قلبی می‌یابد و جان او نسبت به حقیقت در یقین قرار خواهد گرفت و از تجلیات انوار الهی بهره‌مند می‌شود. در توصیف ایمان عین الیقینی، نظر به آتش را مثال زده‌اند که انسان متوجه نور آتش و گرمی آن می‌باشد. این نوع سلوک، سلوکی است که اکثر عارفان دنبال می‌کنند و با پای دل، مسیر عبودیت را طی می‌نمایند و بر مبنای شهود قلبی تابع دستورات الهی می‌باشند. قرآن در خطاب به این افراد می‌فرماید: «وَ في‏ خَلْقِكُمْ وَ ما يَبُثُّ مِنْ دابَّةٍ آياتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»(جاثیه/4).

ج- بودنِ حق الیقینی: مثل آن است که آتش انسان را فرا گرفته باشد. در این حالت، انسان خود را در آغوش خدا احساس می‌کند و باقی به بقای الهی است و احساس خود در این حالت، عین احساس خداوند در تمام عالَم وجود می‌باشد. قرآن در خطاب به این افراد می‌فرماید: «يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ»(فجر/27) یا می‌فرماید: «ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لكِنَّ اللَّهَ رَمى‏»(انفال/17).

2- **ظرفیت انسان‌های آخرالزمانی**

حضرت سجاد«علیه‌السلام» می‌فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ‏ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَي «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» وَ الْآياتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ «إِلَي قَوْلِهِ وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ» فَمَنْ رَامَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَك»، خداى عزّوجلّ مى‏دانست كه در آخرالزمان مردمانى مى‏آيند بسيار عميق، لذا سوره «قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَد» و آياتى از سوره حديد را تا «وَ هُوَ عَليمٌ بِذاتِ الصُّدُور» فرو فرستاده و هركه ماورای آن‏ها را خواهد هلاك گردد.(الكافى، ج 1، ص 91)

ملاحظه می‌کنید که انسان‌های آخرالزمانی دارای چنان ظرفیتی هستند که در عین درک «اَحَدیّت» و بیکرانگی حضرت حق، متوجه «صَمَدیّت» او و به سوی او بودن باشند و یا متوجه باشند او از همان جهت که اول است، آخر می‌باشد و از همان جهت که ظاهر است، باطن می‌باشد. انسان با درک چنین حضوری، حضور حق الیقینی خود را در عالَم احساس می‌کند و این به شرطی است که انسان موقعیت این نحوه بودن را در تاریخی که در آن قرار دارد دنبال کند.

3- حضور حق الیقینی اصحاب امام حسین«علیه‌السلام»

امام سجاد«علیه‌السلام» فرموده‌اند: «لَمَّا اشْتَدَّ الْأَمْرُ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِب«علیه‌السلام» نَظَرَ إِلَيْهِ مَنْ كَانَ مَعَهُ فَإِذَا هُوَ بِخِلَافِهِمْ لِأَنَّهُمْ كُلَّمَا اشْتَدَّ الْأَمْرُ تَغَيَّرَتْ أَلْوَانُهُمْ وَ ارْتَعَدَتْ فَرَائِصُهُمْ وَ وَجَبَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَانَ الْحُسَيْنُ«علیه‌السلام» وَ بَعْضُ مَنْ مَعَهُ مِنْ خَصَائِصِهِ تُشْرِقُ أَلْوَانُهُمْ وَ تَهْدَأُ جَوَارِحُهُمْ وَ تَسْكُنُ نُفُوسُهُمْ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ انْظُرُوا لَا يُبَالِي بِالْمَوْتِ فَقَالَ‏لَهُمُ الْحُسَيْنُ«علیه‌السلام» صَبْراً بَنِي الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَ الضَّرَّاءِ إِلَى الْجِنَانِ الْوَاسِعَةِ وَ النَّعِيمِ الدَّائِمَةِ فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرٍ».

 آن وقت كه كار بر امام حسين«علیه‌السلام» سخت شد، اصحاب نظر به جانب آن جناب نمودند و حالِ آن امامِ همام را به خلاف احوال خود مشاهده كردند، زيرا كه چون امر بر آن‌ها سخت مي‌شد، رنگ‌هاشان متغيّر مي‌گرديد و بر پشت‌هاشان لرزه مي‌افتاد و دل‌هاشان هراسان مي‌گرديد ولي آن امام«علیه‌السلام» و بعضى از خواص كه در خدمت حضرت بودند، رنگ چهره‌شان برافروخته‌تر و اندام‌شان آرام‌تر و جان‌هایشان آسوده‌تر می‌گشت؛ پس اصحاب به يكديگر مي‌گفتند حضرت را ببينيد كه از مرگ باك ندارد، آن‌جناب به آن‌ها مي‌فرمود: صبر پيشه کنيد اى بزرگ‌زادگان كه مرگ جز پلى كه شما را از پريشانى و بدحالى به بهشت وسيع و عيش جاويد مي‌رساند، چيز ديگري نيست، پس كدام‌يك نگرانيد از اين‌که از زندان به قصر رويد؟

آن اصحابی که همانند امام‌شان چهره‌های‌شان درخشان و قلب‌های‌شان آرام بود، همان‌هایی بودند که در شب عاشورا به حضرت عرض کردند اگر صدها مرتبه بمیریم و زنده شویم، دست از تو بر نمی‌داریم. زیرا متوجه بودند در چه شرایط تاریخی قرار دارند و چگونه می‌توانند در تاریخی حاضر شوند که حضرت اباعبدالله«علیه‌السلام» حاضر شدند که همان حق ‌الیقینی تاریخی است.

4- وسعت و ظرفیت انسان

ملاحظه می‌کنید که یاران حضرت اباعبدالله«علیه‌السلام» که حضرت را ترک نکرده بودند و تا ریختن آخرین قطره خون خود در کنار آن حضرت ایستاده بودند، دو نوع «بودن» را در خود احساس می کردند؛ عده‌ای در عین ایمان به حقّانیت آن حضرت و ایمان به قیامت و امید بر رستگاری، به جهت یاری رساندن به امام زمان‌شان، در کنار امام بودند ولی به جهت مقام علم الیقینی و حتی عین الیقینی، هراسی آن‌ها را فرا گرفته بود. در حالی‌که امام«علیه‌السلام» و عده‌ای از اصحاب «تُشْرِقُ أَلْوَانُهُمْ وَ تَهْدَأُ جَوَارِحُهُمْ وَ تَسْكُنُ نُفُوسُهُمْ» رنگ چهره‌شان برافروخته‌تر و اندام‌شان آرام‌تر و جان‌هایشان آسوده‌تر می‌گشت؛ این همان حالت حق الیقینی است که در کنار امام در آن تاریخ برای عده‌ای از یاران امام پیش آمد؛ زیرا متوجه بودند در تاریخی حاضر شده‌اند که می‌توانند تا این‌جاها در آغوش حقیقت قرار گیرند. این بیشترین «بودن» و نوعی اتحاد با امام«علیه‌السلام» بود و درک این حضور خبر از آن می‌دهد که ظرفیت انسان‌ها تا کجاها می‌تواند باشد.

5- **سُکنی‌گزیدن در فتوح رازآمیز این تاریخ**

در رجوع به انقلاب اسلامی می‌توان متوجه فتوحِ وجودِ حقیقت، مطابق این زمانه شد و در فتوحِ رازآمیز این تاریخ همچون شهدا سُکنی گزید. انقلاب اسلامی مجال آن را پدید آورده تا همه‌ چیز را معنای قدسی ببخشد، حتی تحریم‌هایی که موجب سختی زندگی شده و یا دیگر محرومیت‌هایی که دختران و پسران ما با آن روبه‌رویند. در همه شئون انقلاب، عالَمی متجلّی است که موجب فتوح و گشایش جهان است و کیفیت بخشیدن به آن. امری را که در تشییع پیکر حاج قاسم سلیمانی تجربه کردیم و معلوم شد چگونه آن شهید بزرگوار افق حضور حق الیقینی را در این تاریخ متذکر ما گشته است.

6- **نیاز بشر آخرالزمانی به کربلا**

حق الیقین تاریخی و شور ایمانی، اوج حضور انسان در محضر حضرت حق است و بشر آخرالزمانی نه‌تنها بنا به فرمایش حضرت سجاد«علیه‌السلام» ظرفیت چنین حضوری را دارا می‌باشد، حتی نیاز به چنین حضوری دارد تا مزه دینداری را در مقابل ظلمات آخرالزمان احساس کند و انقلاب اسلامی در راستای به ظهورآمدن لایه‌های عمیق کربلا، بستر چنین حضوری در این تاریخ است و مردم ما توانستند چنین حضوری را در تشییع پیکر مبارک شهید حججی و شهید حاج قاسم سلیمانی تجربه کنند.

گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست؟

گفت: ما را جلوه معشوق در این کار داشت

7- راز ماندن اصحاب در کنار امام

همه چیز گواه است آن شورمندی دینی که کربلا آینه آن بود، نیاز بشر آخرالزمانی است، تا جواب نیاز ظرفیت ایمانی خود را بدهد و این بالاتر از آن ایمانی است که در مقام علم الیقین و حتی عین الیقین سراغ انسان می‌آید. به همین جهت وقتی شب عاشورا حضرت اباعبدالله«علیه‌السلام» به اصحاب خود به عنوان امام زمان‌شان اجازه دادند که بروند، با اصرارِ تمام ماندند؛ زیرا متوجه شده بودند چه شرایطی پیش آمده و در چه شرایطی قرار گرفته‌اند، شرایطی که درک حق الیقینی تاریخی و شور ایمانی خاصی، در بستر حضور در تاریخ قدسی، سراغ آن ‌ها می‌آمد و آن ها متوجه آن حضور بودند.

8- نوعی همنشینی با امام«علیه‌السلام»

در حق الیقینی تاریخی، انسان به دنبال چیزی نیست که به سوی آن حرکت کند، زیرا از مقام ملکوت بالاتر آمده و انسان در آن مقام، حضور عرشیِ خود را تجربه می‌کند. مثل مقام «ابرار» که از چشمه «تسنیم» که مربوط به مقرّبون است، بی‌نصیب نیستند و قرآن در آیه 27 و 28 سوره مطفّفین می‌فرماید: «وَ مِزاجُهُ مِنْ تَسْنيمٍ عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ» در رحیق و شراب نابی که به ابرار نوشانده می‌شود، مخلوطی از تسنیم است که چشمه‌ای است که مقربان از آن می‌نوشند.[[1]](#footnote-1)

9- فرصت پیش‌آمده

همین‌که انقلاب اسلامی توانسته است برای عده‌ای فتوحِ حقیقت باشد، تأییدی است بر این‌که دارای باطن و آیدوس و مُثُلی است ماورای آنچه فعلاً از آن در این مرحله ظاهر شده و در مواجهه با آن افق و مُثُلی که مدّ نظر است، عالَم ما و فهمی که از خود داریم وسعت می‌یابد و هستی ما معنای برتری پیدا می‌کند و نسبت خاصی با مرگ پیدا می‌کنیم، آزاد از روزمرّگی‌ها و بی‌نظمی‌ها. به خودآمدنی است برای حاضرشدن در فرصتی که پیش آمده، به طوری که انسان می‌فهمد اگر از آن نسبت که با مرگ می‌توانیم برقرار کنیم غفلت شود، فرصت پیش‌آمده از صحنه می‌رود و ما را به خود وامی‌گذارد.[[2]](#footnote-2) و با نظر به چنین سنتی فرموده‌اند: «الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ»(بحار الانوار، ج68، ص 337) فرصت‌ها به سرعت رفتنی هستند، مانند رفتن ابرها. در افق حضوری که شهادت در دل آن نهفته است، شهادت به معنای تن‌دادن به مرگ نیست، به معنای زندگی سلحشورانه است تا از ترس مرگ، زندگی را از دست ندهیم.

10- راهی برای گفتگو با قرآن و روایات

با توجه به این‌که تجربه حقیقی هرکس از خودش، درک حضور تاریخی و تاریخ‌مندبودنش می‌باشد، وقتی انسان بتواند به چنین حضوری توجه کند، به ذوقی از حضور می‌رسد که می‌تواند در دل آن حضور امانات قدسی و فرهنگی خود را برای امروز خود «فهم» کند و تجربه نماید که این نوعی گفت‌وگو با امانات قدسی و فرهنگی و مستغرق‌شدن در آن‌ها می‌باشد و این است راه اُنس با قرآن و روایات، تا متوجه شویم کلماتِ آن متون مقدس نسیمی هستند از عالَم قدس برای به ظهورآوردن حقیقتِ وجود و عالَمی که عین حقیقت آدمی است و این در صورتی است که بتوانیم در بستر حضور تاریخی خود با آن متون گفت‌وگو کنیم تا عالَم ما در آن متون ظهور کند و گشوده گردد و تماماً خود را در میراث مشترک و فرهنگ خود در یگانگی نسبت به همدیگر احساس کنیم و حضور در فرهنگ حسینی«علیه‌السلام» حضور در «دوستی‌ها» و «راستی‌ها» است و این درمان مشکلات امروز ما می‌باشد.

11- انتظار آنچه در خفا مانده

آیا جز آن است که رخداد کربلا همچون موجودی زنده برای ما در حال بسط و گسترش و رشد است و هرگز نمی‌توان در توصیف آن رخداد بزرگ، آخرین کلام را مطرح کرد؟ این به آن جهت است که از طریق نهضت اباعبدالله«علیه‌السلام» افقی همواره فراروی ما قرا گرفته که هنوز ناگفته‌ها دارد و افق آینده و آیندگان است.

آنچه در رابطه با انقلاب اسلامی همانند رخداد کربلا هنوز به ظهور نیامده‌‌، امری است که ما را احاطه کرده و ما را به سوی آینده‌ای سوق می‌دهد که تصور روشنی از آن نداریم، ولی پایداری در آن ما را همواره با امری بدیع روبه‌رو می‌کند که نسبت به آن بیگانه نیستیم. مانند کسی که از دامنه کوه بالا می‌رود و پیوسته منظر وسیع‌تری را در مقابل خود می‌یابد و البته باز آنچه را به ظهور آمده است می‌بیند و آنچه را که در خفا مانده، انتظار می‌کشد و در آنچه فی‌الحال از آن بهره‌مند است تأمّل و تدبّر می‌کند، مشروط بر آن‌که ابواب دل و جانش بر جلوات جدید این رخدادِ تاریخی گشوده باشد و بتوانیم با آن گفتگو کنیم، نه آن‌که آن را به گذشته واگذار کنیم.

12- تفاوت دغدغه‌های ائمه«علیهم‌السلام» با دغدغه‌های جریان اموی

مسلّماً هیچ تاریخی تنها با تئوری‌های بزرگ ساخته نمی‌شود. انسان‌هایی باید به صحنه آیند که نمادِ حضور آن تاریخ باشند و در این رابطه تنها نفرمود: «أَطيعُوا اللَّه‏» بلکه فرمود: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا «أَطيعُوا اللَّهَ» وَ «أَطيعُوا الرَّسُولَ» وَ «أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُم»‏...»(نساء/59) تا تاریخ اسلام با حضرت محمد«صلوات‌الله‌علیه‌وآله» به ظهور آید و با «اولی الأمر» که هر کدام، تعیّن حضور تاریخی حضرت محمد«صلوات‌الله‌علیه‌وآله» بودند، آن تاریخ ادامه یابد و انسان‌ها با نظر به شخصیت رسول خدا و ائمه«علیهم السلام» صورت نهایی و آرمانی خود در عالم و در تاریخ را تجربه کنند و به شور و شعور اصیلی که دین الهی برای دینداران رقم زده برسند.

حساسیت ائمه«علیهم‌السلام» در رابطه با حضور تاریخیِ دین اسلام بود و با این انگیزه به حاکمیت اسلام فکر می‌کردند و به همین جهت سعی دارند شیعه، یک فرقه نگردد، ولی جریان اموی به قدرت خود فکر می کند با هر نامی که باشد، چه به نام اسلام و چه به نام جاهلیت دوران گذشته. از این جهت هیچ دغدغه‌ای برای سعادت انسان‌ها در جریان اموی به چشم نمی خورد.

13- کربلا؛ محل تلاقی دو تاریخ

امام حسین«علیه‌السلام» نماینده و نماد تاریخی هستند که با اسلام شروع شده و یزید نماد ادامه تاریخ امویان است و در نتیجه هر کدام بر سیره خاصی تأکید دارند.

بی‌حساب نیست که حضرت اباعبدالله«علیه‌السلام» در آغاز سفر خود می‌فرمایند: «اِنّما خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةِ جَدِّي«صلوات‌الله‌علیه‌وآله» أُرِيدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي‏» و یزید آن‌گاه که خود را پیروز صحنه احساس می‌کند، می‌گوید:

لَعِبَتْ هَاشِمُ بِالْمُلْكِ فَلَا خَبَرٌ جَاءَ وَ لَا وَحْيٌ نَزَلَ‏

لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرٍ شَهِدُوا جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ الْأَسَل‏

بنى‏هاشم یعنی پیامبر و اهل بیت آن حضرت، با مُلك و حاكميّت بازى مى‏كردند و به دنبال حكومت بودند، بدون آن‌که وَحى و خبرى از طرف خدا در كار باشد. کاش بزرگان من که در جنگ بدر کشته شدند، امروز مى‌دیدند که قبیله خزرج چگونه از ضربات نیزه به زارى آمده است!

ملاحظه می‌کنید که کربلا محل تلاقی دو تاریخ است، تاریخ «جاهلیت اموی» و تاریخ «ایمان نبوی و شور ایمانی» که از طرف پیامبر خدا«صلوات‌الله‌علیه‌وآله» به سوی بشریت برگشته. یکی بر قومیت خود افتخار می‌کند و دیگری در صدد تقوایِ بیشتر است برای اجتماع بشری. عبدالله علايلي اهل سوريه مي‌نويسد: «طايفه‌ي بني تَيم با تسلّطِ ابوبکر در جريان سقيفه به پيروزي نرسيدند، بلکه اين اموي‌ها بودند که به تنهايي پيروز شدند و به همين جهت دولت را با رنگ خود رنگ‌آميزي کردند و در سياست‌گذاري‌ها تأثير کامل داشتند. اين در زماني بود که هنوز خلافت را به دست نگرفته بودند ... از ابتداي سلطه‌ي ابوبکر بني‌اميه تلاش خود را جهت زمينه‌سازي در راستاي کودتايي که در نهايت، قدرت را به دست گرفتند، آغاز نمودند».[[3]](#footnote-3)

14- انقلاب اسلامی و جاهلیت مدرن

امروز همچون صدر اسلام با ظهور انقلاب اسلامی، تاریخی ذیل اسلام و تشیع، در مقابل تاریخ فرهنگ مدرنیته به ظهور آمده. یکی بر اومانیسم و اصالت‌دادن بر خود بنیادیِ انسان تأکید دارد و آن دیگری یعنی انقلاب اسلامی، تاریخی است که در عین آن‌که خرد متفکران جهان مدرن را نفی نمی‌کند و نسبت به تاریخی که در آن قرار دارد بیگانه نیست، در مقابل با استکبارِ جهانی و جاهلیت مدرن رو در روی جاهلیت مدرن ایستاده و به جهانی می‌اندیشد که «جهان بین دو جهان» است.

15- امویان و اصالت‌دادن به قوم و قبیله

تاریخ اموی، اشرافیت و قبیله و قوم‌گرایی را در مقابل خداگرایی قرار می‌دهد، تا به جای به ظهورآمدن معنویت و احکام خدا در مناسبات بشری، ملاک‌های جاهلیت تعیین‌کننده همه چیز باشد. ابوالفرج اصفهاني از مغيره روايت كرد: روزي معاويه بن ابي سفيان به اطرافيان و هم نشينان خود گفت: به نظر شما سزاوارترين و شايسته ترين فرد امت به امر خلافت كيست؟ اطرافيان گفتند: جز تو كسي را سزاوارتر به امر خلافت نمي شناسيم! معاويه گفت: اين چنين نيست. بلكه سزاوارترين فرد براي خلافت، علي بن الحسين ـ یعنی علی اکبر- «علیه‌السلام» است كه جدّش رسول خدا«صلوات‌الله‌علیه‌وآله» مي‌باشد و در وي شجاعت و دليري بني‌هاشم، سخاوت بني اميه و فخر و فخامت ثقيف تبلور يافته است.[[4]](#footnote-4) البتّه این سخن معاویه، در واقع یک موضعگیرى سیاسى به منظور نفى خلافت از خاندان رسالت است، نه این‌که واقعاً او خلافت را حقّ على اکبر مى‌دانست. به همین جهت حضرت علی اکبر«علیه‌السلام» می‌فرمایند: من نَسَب به پیامبر می‌برم، آنچه افتخار من است قرابت با رسول الله است، باقی همه هیچ است.

16- امام حسین«علیه‌السلام» و مواجهه با دین کارناآمد

امام حسین«علیه‌السلام» بحران زمانه خود را این‌طور توضیح می‌دهند: «إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا- وَ الدِّينُ لَعْقٌ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ- يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ- فَإِذَا مُحِّصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّيَّانُونَ-» مردم بنده دنیا شده‌اند و دینداری در حدّ ادعایِ زبانی است - و نه قلبی- حمایت و پشتیبانی‌شان از دین تا آن‌جا است که زندگی‌شان در رفاه باشد و آن‌گاه که در بوته امتحان قرار گیرند، دینداران کم خواهد بود. در این شرایط است که حج با همه بزرگی‌اش، هر چقدر هم که به نحو احسن انجام گیرد، بدترین حج است. زیرا جهت‌گیری مسلمانان که باید به سوی حقیقت باشد، به حاشیه رفته و تنها مردم به ظاهر دینداریِ خود مشغولند و در این حالت هر کاری با هر ادعایی که باشد، دروغین و در هم آمیخته است. در دینداری‌های دروغین، دینداران بیش از همه خود را فریب می‌دهند و به همین جهت از همدیگر گریزانند و با افتخارات کهنه به نیاکان مُرده بر یکدیگر فخر می‌فروشند و به نام دین به بالاترین حماقت‌ها گرفتارند و از درک حضور حضرت اباعبدالله«علیه‌السلام» به کلّی خود را محروم کرده‌اند. اکنون این نوع دینداری به چه کار می‌آید وقتی انسانی بزرگ نادیده گرفته می‌شود؟ تنها کسانی امام حسین«علیه‌السلام» را همراهی کردند که فهمیدند آن نوع دینداری دیگر در جای خود نیست و ارزش خود را از دست داده است و باید در راه رسیدن به انسانیتی بود که امام حسین«علیه‌السلام» از چشمه آن نوشیده است و بنا دارد اسلام دروغین را رسوا کند و حضرت متوجه شدند این امر بدون شهادت ممکن نیست زیرا شهادت، نهایی‌ترین سخنی است که می‌تواند مدّعیان دینداری را رسوا کند.

حضرت قبل از خروج از مکه فرمودند: «مَنْ کَانَ فِینَا بَاذِلًا مُهْجَتَهُ- مُوَطِّناً عَلَی لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ- فَلْیَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّی رَاحِلٌ مُصْبِحاً إِنْ شَاءَ اللَّه» ‌کسی که در راه ما می خواهد جانش را ببخشد و خود را آماده دیدار با خدا کند پس باید با من بیاید زیرا که من با خواست خدا فردا صبح روانه خواهم شد.

اگر امام حسین«علیه‌السلام» قبل از شهادت می‌فرمودند: این‌ها دروغ می‌گویند که خود را مسلمان می‌دانند، کسی باور نمی‌کرد، زیرا همگان آداب دین را به جا می‌آوردند و از آن طرف در همان شرایط دین خدا از طریق جریان اموی در حال از دست‌رفتن بود دینی که به عنوان عطای الهی، ارزان به دست نیامده بود و حضرت متوجه بودند تنها با شهادت می‌توان نفاقی را که در زیر پوست اسلام خانه کرده است و می‌رفت تا ریشه آن را بخشکاند، رسوا کرد.

17- سیره امام حسین«علیه‌السلام»؛ تهدیدی برای آینده غرب

با توجه به این‌که نه مخالفت با فلسفه، آزادی از فلسفه است و نه مخالفت با غرب، آزادی از غرب است. پس باید فکر کنیم در این تاریخ، کجا باید بایستیم که از غرب، به معنای روح سوداگرانه آزاد شویم؟ روحیه‌ای که به جای رجوع به حقیقت، به اموری می‌اندیشد که از آنِ او باشد، به جای آن‌که از آنِ حقیقت گردد.

انسان متفکر با نظر به حقیقت نسبت به آنچه انسان‌های معمولی سخت‌گیری می‌کنند، سهل‌انگاری می‌کند ولی اموری را می‌شناسد که سخت باید نسبت به آن‌ها سخت‌گیری کرد و آن جدایی از حقیقت است، حقیقتی که به گفته جناب مولوی: «نِی» از آن حکایت می‌کند و پر خون‌بودن راهی را که به سوی حقیقت است گوشزد می‌کند. آری! «نِی حدیث راه پُر خون می‌کند» تا هرکس مدعی حضور در مسیر حقیقت نباشد و هرکه بیرونی است، بگریزد.[[5]](#footnote-5)

از یک طرف می‌توان گفت ما در تاریخ انقلاب اسلامی هستیم و از حقیقتی که از آن طریق به ظهور آمده بیگانه نیستیم، ولی باید از خود پرسید در کجای تاریخ خود هستیم و آیا نمی‌توان گفت با این‌همه هنوز آن طور که لازم است به غرب نیندیشیده‌ایم و ناخودآگاه در حجاب غرب و متعلّق به آن هستیم به جای مواجهه با آن؟ در حالی‌که می‌توان گفت همان‌طور که غرب اتفاقی است که در انسان افتاده، انقلاب اسلامی اتفاقی است که برای بشر این دوران رخ داده و ما می‌توانیم آن را در هستی خود تجربه کنیم و از این طریق نسبت به غرب بیندیشیم تا معلوم شود در تاریخ مدرنیته چه چیزی گم شده است و این با درک زمانه خود که حضور در تاریخ انقلاب اسلامی است، ممکن است زیرا عزیمت‌گاه پرسش باید از زمانه‌ای باشد که در آن هستیم و این آن انقلابی است که در مقابل غرب رخ می‌دهد تا معلوم شود اگر بتوانیم به کمک سیره و شخصیت امام حسین«علیه‌السلام» به حقیقت نظر کنیم، عملاً از طریق انقلاب اسلامی به حضوری در این تاریخ می‌رسیم که تهدیدی خواهد بود نسبت به آینده غرب، امری که در این زمانه موجودیت حضرت روح الله«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» عامل آن بود. از این بستر است که قوام انسان به هستی و به حقیقت شروع می‌شود و این غیر از آن است که گمان شود با انسان دایرمدارِ همه‌ چیز و بایدها و نبایدها است که این عین نیست‌انگاری است. در بحث «جهان بین دو جهان» سخن از چیزی است که در این تاریخ در درون انسان در حال رخ‌دادن است و از این جهت تاریخ مدرن را نمی‌توانیم کنار بگذاریم زیرا در ما رخ داده است ولی می‌توان در دل آن تاریخ به تاریخی فکر کرد که با انقلاب اسلامی رخ داده که چشم بصیرت ما را به همه آنچه باید در آن قرار گیریم می‌گشاید.

آری نظر به سیره و شخصیت امام حسین«علیه‌السلام» در مقابل جریان اموی برای امروز ما بسیار کارساز است تا معلوم شود چگونه از جاهلیت مدرن می‌توان عبور کرد.

18- حضوری برای تجربه شور ایمانی

با نظر به کربلا به ایمانی می‌توان فکر کرد که ذات ما به آن تعلّق دارد. ایمانی که وجودمان را به حرکت می‌آورد و از درونِ خود می‌توان به ندای آن ایمان گوش فرا داد.

ایمانی که انسان با چنین ایمانی کمّیّت و کیفیّت را در خود جمع می‌نماید و در زمانه‌ای زندگی خواهد کرد که زمانه حقیقی انسان این دوران است و می‌تواند بین وقایع اصیل و وقایع بی‌ربط تفکیک کند، زیرا احمقانه‌ترین کار آن است که انسان کار بیهوده را به نحو اَحسن انجام دهد و این نحوه بودن را در انسانی که در جهان مدرن متوقف است می‌توان دید. زیرا در جهان مدرن به درون چند لایه انسان توجه نشد و همین امر موجب شد تا جهان مدرن، خواسته یا ناخواسته در مقابل انقلاب اسلامی قرار گیرد و معلوم شد در جهان مدرن ضعف‌های اساسی نسبت به انسان و ابعاد متعالی انسان در میان است و انقلاب اسلامی مسئول توجه به این امر است که بشر جدید متوجه شود ما در چشمه‌ای که زندگی از آن می‌جوشد باید خود را شستشو دهیم و به میهمانی خدا وارد شویم، آن چشمه، درک حضور بیکرانه خود و گشوده شدن به سوی عالم و آدم است و خود را نسبت به آن‌ها گشوده داشتن تا بتوانیم به خدایی که ذات ما به او تعلّق دارد و وجودمان را به حرکت آورد، گوش فرا دهیم. مگر پیام اباعبدالله«علیه‌السلام» در کربلا جز این بود که نباید در زندگی دنیایی از ابعاد متعالی خود غفلت داشت؟

حضور در «جهان بین دو جهان»، حضورِ زمینی انسانی است که از آسمان بریده نیست. راه باریکی است که هرکس می‌تواند ذیل جمهوری اسلامی در آن قدم بگذارد و همچنان جلو برود و حضوری را تجربه کند که بودنِ بیکرانه اکنون جاودانه او است و منجر به شور ایمانی و حق الیقینی تاریخی می‌شود که ما در نسبت با شهدا آن را تجربه کردیم. احساس حضوری است در ابعاد مختلف که هر کدام چشم اندازی است به سوی حقیقت.

19- شب عاشورا و سخنانی جنگ‌آورانه و نگهبانی از آرمان‌های مقدس

 با امام حسین«علیه‌السلام» مرگ در معنای متعالی خود که همان شهادت است ظهور کرد. مقام معظم رهبری«حفظه‌الله» در همین رابطه می‌فرمایند: «مسئله شهادت، عزیزان من بسیار مسئله عمیقی است. مسئله مهمی است. مردم ما با ایمان‌شان، با احساسات‌شان، با شجاعت‌شان این مسئله را بین خودشان در عمل حل کردند.» عمده درک جایگاه شهادت است که فوق‌العاده مهم است. زیرا ملتی که با درک جایگاه شهادت مرگ را پشت سر بگذارند، زندگی را درست انتخاب خواهند کرد و گستردگی و جاودانگی زندگی را احساس می‌کنند تا دشمنان با نشان‌دادن چنگال‌های‌شان و ترسیدن ما از مرگ، امیدوار نفوذ آن چنگال‌ها به قیمت اسارت ما در پیکر ما نباشند. دشمنان ما مرگ را در آینه‌های دروغین،‌ ترسناک نشان دادند و امام حسین«علیه‌السلام» آن را به عنوان افقی گشوده توصیف نمودند تا زندگی همچنان ادامه یابد، حتی اگر با شهادت همراه باشد. امری که ما در انقلاب اسلامی آن را تجربه کردیم و هر روز بهتر از دیروز منتظر برکات آن هستیم و این امام حسین«علیه‌السلام» اند که دل‌مان را راه می‌برند تا برای صلح‌های تازه از جهاد و شهادت هراسی نداشته باشیم. السلام علیکم

1. - می‌فرماید: إِنَّ الْأَبْرارَ لَفي‏ نَعيمٍ عَلَى الْأَرائِكِ يَنْظُرُونَ تَعْرِفُ في‏ وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعيمِ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحيقٍ مَخْتُومٍ خِتامُهُ مِسْكٌ وَ في‏ ذلِكَ فَلْيَتَنافَسِ الْمُتَنافِسُونَ وَ مِزاجُهُ مِنْ تَسْنيمٍ عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ»(مطفّفین/آیات 22 تا 28) [↑](#footnote-ref-1)
2. - دغدغه‌ای که برای شهید حاج قاسم سلیمانی پیش آمد و در این رابطه به دخترش نامه نوشت: «فاطمه عزیزم! این چند صفحه را برای تو می‌نویسم، چون می‌دانم مقدسانه مرا دوست داری؛ نمی‌دانم چرا این حرف‌ها را برایت می‌نویسم، اما احساس می‌کنم در این تنهایی و غربت عمرم نیاز دارم با کسی عقده دل باز کنم. آه! مرگ خونین من! عزیز من! زیبای من! کجایی؟ مشتاق دیدارت هستم... وقتی بوسه انفجار تو، تمام وجود مرا در خود محو می‌کند، دود می‌کند و می‌سوزاند. چقدر این لحظه را دوست دارم. آه... چقدر این منظره زیباست. چقدر این لحظه را دوست دارم. در راه عشق جان دادن خیلی زیباست... خدایا! 30 سال برای این لحظه تلاش کردم. برای این لحظه با تمام رقبای عشق در افتاده‌ام. زخم‌ها برداشته‌ام، واسطه‌ها فرستاده‌ام. چقدر این منظره زیباست! چقدر این لحظه را دوست دارم». [↑](#footnote-ref-2)
3. - عبدالله علايلي، الامام الحسين ص 191. [↑](#footnote-ref-3)
4. - عروة بن مسعود ثقفی جدّ پدریِ مادر علی اکبر یعنی جناب لیلی بود و مادرش میمونه دختر ابوسفیان و مادر بزرگش دختر ابی‌العاص بن امیه که عثمان از اوست. [↑](#footnote-ref-4)
5. - جناب مولوی می‌فرمایند: نی حدیث راه پر خون می‌کند قصه‌های عشق مجنون می‌کند

 محرم این هوش جز بیهوش نیست مر زبان را مشتری جز گوش نیست [↑](#footnote-ref-5)